

موفقیت زویری

حکیم در پیری

یک روز حکیم دلش خواست که سر پیری معرکه‌ای بگیرد و به دنبال کشف موفقیتی جدید در زندگی اش برود اما چون سن و سالی از او گذشته بود و همچنان نمی دانست باید از کجا شروع کند، تصمیم گرفت از پیران بلاد مشورت بگیرد و چون کسی که از او پیرتر باشد در بلاد وجود نداشت و همه آنها زیر خاک بودند، تصمیم گرفت به نصیحت‌هایی که خودش بلد بود، عمل کند. مثلاً او می دانست هر آدم موفق در ابتدای مسیر هیچ چیز نداشته و خاک‌ها خورده تا به موفقیت رسیده است پس سریعاً به نزدیک‌ترین بیابان مراجعه کرد و آن قدر خاک خورد که به مرض «خاکی بودن» مبتلا شد. الحمدلله که طبیب‌ها زود به دادش رسیدند و نجاتش دادند و بار دیگر ۳ بر صفر از عزرائیل جلو افتاد و از آن به بعد خیلی خودش را جلوی همه می گرفت و اصلاً آدم خاکی نبود.

برای همین دیگر به نصیحت «باید از زمین خاکی شروع کنی» هم اعتماد نکرد، چون حالش از هر نوع خاکی به هم می خورد. بنابراین یک روز او تصمیم گرفت نزد موفق‌ترین مرد خاورمیانه برود اما چون راه آن مرد خیلی دور بود، گفت بروم سراغ موفق‌ترین مرد کشور که آن هم تلفنش خاموش بود و لاجرم به مرد موفق مناطق محروم مراجعه کرد.

القصة! آن مرد نصایح خوبی برای حکیم داشت، آن قدری که سرنوشت حکیم را از این رو به آن رو کرد. حکیم فهمید که در درون خودش چیزی دارد که باقی ندارند و آن حکیم بودن است. این طور شد که حکیم، تبدیل به حکیم شد. (جملات قصار است، لطفاً درنگ کنید) بعد از آن حکیم با همکاری مرد موفق مناطق محروم، کتاب‌هایی در راستای موفقیت چاپ کردند که بی نظیر بود. آنها در نوشتن کتاب‌ها از روش‌های نوینی استفاده کردند، مثلاً برای آنها عجیب و غریب‌ترین اسم‌ها را انتخاب کردند، دم‌دستی‌ترین و تکراری‌ترین محتواها را در کتاب چپاندند و با دادن پیش‌ریزی ناقابل به صحافی بلاد، کتب را در صدر کتاب‌های موفقیت به

فروش رساندند. هر چند آیندگان از آن کتب به عنوان کاغذ باطله استفاده کردند و تقریباً هیچ‌کس با آنها به موفقیت نرسید اما همین که کتاب‌ها به چاپ رسید برای اثبات موفقیت حکیم کافی است. حتی حکیم تصمیم گرفت مجلس مردانه‌ای در باب «چگونه به موفقیت برسیم؟» برپا کند اما چون مردها اصولاً سر کار بودند و وقت شنیدن این اراجیف را نداشتند به مجلس زنانه اکتفا کرد ولی چون حضور مردان در کابینه‌های مخصوص زنان از مصادیق مجرمانه محسوب می شد، آن مجالس هم به نتیجه نرسید.



حکیم و دلبندهش

روزی از روزها حکیم که دیگر تولیدر راه موفقیت شده بود، فرزند دلبندهش را صدا کرد تا راه موفقیت را نشانیش دهد. از پرسش خواست دو چوب بیاورد. فرزند که دیگر حالش از این نصیحت تکراری به هم می خورد، اصرار کرد حداقل این بار پدر از روش دیگری استفاده کند اما حکیم زیربار نرفت. پسر با دو چوب آمد. حکیم گفت یک چوب را بردار و بشکن. پسر یک چوب را برداشت و شکست. حکیم گفت حال دو چوب را روی هم بگذار و بشکن. پسر گذاشت و نشکست.

حکیم خوشحال از نصیحتش که درست کار کرده بود، گفت: آری فرزندم! راه موفقیت همین است. تو باید در کنکور تجربی شرکت کنی و پزشکی بشوی.

پسر که از ارتباط این دو نصیحت به شگفت آمده بود، پرسید: اما پدر در بلاد ما مکتب‌های کنکوری دلال زاده وجود ندارد و بدون آنها نمی توان موفق شد.

حکیم خواست بگوید «دلال زاده دیگر خرکی باشد» اما یادش افتاد که حامی مالی این بخش است و برای همین هم لبخند عاقل اندر سفیدی زد و گفت: دلبندهم هیچ چیز نباید مانع موفقیت تو بشود. از من یاد بگیر! من برای رسیدن به موفقیت از کوه‌ها گذر کرده‌ام و پشت به پشت به شیر داده‌ام. فکر می کنی این مقام و منصب اجتماعی راحت به دست آمده است؟

پسر خواست بپرسد کدام مقام و منصب اما از ابهت نداشته پدر ترسید و پرسید: شما از برای خودتان چه موفقیتی کسب کرده‌اید؟

حکیم به فکر فرو رفت تا جواب دندان شکنی بدهد اما از آنجا که او در زندگی اش هیچ چیز خاصی نشده بود، این ماجرا در همین نقطه به پایان می رسد. (با تشکر از مکتب‌های کنکوری دلال زاده)



امیر حکیم

حکیم احساس موفقیت زیادی داشت، آن قدری که دلش می خواست آن را در چشم مردم بلاد فرو بکند اما هرچه فکر می کرد، نمی دانست که دقیقاً کدام موفقیتش را باید به جارجی‌ها بگوید تا در شهر جار بزنند، البته این که هیچ چیز خاصی هم نشده بود، بی تاثیر نبود (مراجعه به مطلب قبل) برای همین هم سراغ اینستاگرام رفت که به تازگی از بلاد کفر به دیار آنها راه پیدا کرده بود.

حکیم ابتدا با یک صفحه جعلی در اینستاگرام به نام «امیرحکیم» فعالیت کرد تا راه و چاه دستش بیاید، بعد فهمید مهم نیست که به موفقیت خیلی خاصی رسیده باشد، همین که یک موزیک انگیزشی ترجیحا تند پیدا کند، کافیست و چون نمی دانست موزیک دقیقاً چطور درست می شود، کارش را با یک دبه ترشی راه انداخت. بعد دانست که باید یک عکس با قاطر شاسی بلند یا یک عکس در بلادهای کفر - ترجیحا با درصد کفر بالا - داشته باشد و راستش را بخواهید در این راستا هم اقداماتی به عمل آورد که قابل ذکر نیست. القصة! حکیم هرچه تلاش کرد نتوانست پیچ اینستاگرامش را بالا بیاورد (منظور استفراف نیست) و همان جا بود که فهمید باید سراغ دوره‌های «چگونه موفقیت شویم» دلال زاده برود. حکیم علاوه بر آن، دوره «چگونه پیش‌بینی شویم» را هم خریداری کرد و بابت آنها هزاران پیش‌ریز خرج کرد که البته ما هم نمی دانیم این پیش‌ریزها را از کجا آورد و در این قسمت ماجرا شک و شبهه‌هایی وجود دارد. (برای آگاهی بیشتر از این شک و شبهه‌ها، نسخه ویژه حکیم را خریداری کنید).

حکیم بعد از استفاده دوره‌های دلال زاده، پوستی شفاف، نرم و راحت دارد. همچنین او توانست در عرض یک سال تلاش به هیچ موفقیت خاصی نرسد که در جای خود قابل تقدیر است. (با تشکر از دلال زاده و همکارانش)

